

تحلیلی بر مطالعه شکل شهر اسلامی*

محمد مسعود^۱، احسان بابائی سالانقوج^{۲*}

^۱ دانشیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اصفهان
^۲ دانشجوی دکتری شهرسازی اسلامی، دانشگاه هنر اصفهان

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۹/۰۵

چکیده

مطالعه شکل شهر اسلامی در تقاطع نظام‌های علمی گوناگون قرار گرفته است. گرچه گستردگی پژوهشگران به افزایش درک ما از پیچیدگی‌های شکل شهرهای اسلامی کمک کرده، اما در عین حال سنت‌ها، اهداف تحقیقاتی و نظام‌های علمی مختلف باعث بروز اغتشاش‌ها و سردرگمی‌هایی در این عرصه شده است. نوشتار حاضر در پی شناسایی، دسته‌بندی و تفسیر، یا تکاشت، پژوهشگران اصلی در حوزه مطالعه شکل شهر اسلامی است. مدل انتخابی و مورد استفاده در این تحقیق، مدل گائیر و جلیلیانند است که در سال ۲۰۰۶ ارائه کرده‌اند. بدین منظور یک پیمایش دو سطحی از رویکردهای متداول در این عرصه ارائه شده است. بر این اساس در سطح نخست مطالعات بر اساس هدف اکتشافی آن‌ها به دو دسته شناختی که در پی فراهم آوردن تعریف یا توسعه چارچوبی تبیینی هستند، و هنجاری که هدف آن‌ها تعیین کیفیاتی است که بر پایه آن‌ها شهر باید در آینده ساخته شود، تقسیم شده‌اند، سپس یک تمایز ثانوی بین رویکرد درون‌نگر که شکل شهر را به عنوان نظامی نسبتاً مستقل می‌بندارد و رویکرد برون‌نگر که شکل شهر را به عنوان متغیر وابسته یا محصول فرعی عوامل خارجی تلقی می‌نماید برقرار شده است. نتایج مطالعه نشان می‌دهد که به رغم فراوانی پژوهش‌های انجام شده در باب شکل شهر اسلامی، بیش‌تر این مطالعات سعی در تبیین و توضیح شکل شهر داشته‌اند و کمبود مطالعات مربوط به باید‌ها و الزامات برنامه‌ریزی و طراحی شهر بر اساس اصول اسلامی مشهود است.

واژگان کلیدی: اسلام، شکل شهر، شکل شهر اسلامی، شهر اسلامی.

شهر - که دارای مشترکاتی فراتر از حوزه جغرافیایی، برای مثال فرهنگ، مذهب، سنت‌های شهرسازی و... باشد، مشهود است. بر این اساس، مقاله حاضر بر مبنای مدل پیشنهادی گائیر و جیلیلاند (۲۰۰۶) ضمن به کارگیری و ارزیابی این مدل در زمینه‌های فراتر از مشترکات صرفاً جغرافیایی، در پی بررسی و دسته‌بندی مطالعات انجام شده در خصوص شکل شهر اسلامی و به بیانی دیگر شهر اسلامی، به این پرسش پاسخ می‌دهد که مطالعات شکل شهر اسلامی چه روندهایی را پیموده و مجموعه پژوهش‌های انجام‌شده در این عرصه، چه نقشی در پی‌ریزی یک نظریه منسجم شهرسازی اسلامی می‌تواند داشته باشد؟

روش تحقیق

در این تحقیق برای تحلیل مطالعات شکل شهر اسلامی از الگوی پیشنهادی گائیر و جیلیلاند (۲۰۰۶) استفاده شده است. در این الگو که توسط ارائه‌کنندگان برای مطالعه‌ای مشابه در کانادا و پژوهش‌های مربوطه به کار رفته است (Gilliland & Gauthier, 2006)، یک پیمایش دو سطحی از رویکردهای متداول در این عرصه ارائه می‌شود. بدین ترتیب نخست بین رویکردهای شناختی و هنجاری به شکل شهر تمایز قائل شده و سپس بین آن‌چه پژوهشگران نگرش درون‌نگر و برون‌نگر^۳ می‌خوانند، تمایز ثانوی ایجاد شده است (Gilliland & Gauthier, 2006). بدین منظور ابتدا تعاریفی مجمل از چهار مفهوم اصلی در این مدل (هنجاری - شناختی، درون‌نگر - برون‌نگر) ارائه و سپس به دسته‌بندی مطالعات انجام شده در خصوص شکل شهر اسلامی بر اساس این روش اقدام شده است. شایان ذکر است گرچه مقاله در پی ارائه تصویری همه جانبه از مطالعات مربوط به شکل شهر اسلامی است، اما با عنایت به گستره نظام‌های علمی درگیر در این مقوله که طیفی وسیع از تاریخ معماری، جغرافیا، تاریخ شهر، باستان‌شناسی، شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی و... را شامل می‌شود، بررسی و ارائه تمامی مطالعات مربوطه در مقیاس این مقاله ناممکن می‌نماید، اما تلاش شده با بررسی مهم‌ترین منابع مربوطه، مطالعات اساسی تحت پوشش قرار گیرند.^۴ باید توجه داشت به تبع سابقه انگاره «شهر اسلامی»، مطالعه ابعاد و ویژگی‌های آن، و از جمله شکل شهر اسلامی، محصول تلاش‌های محققان در یک‌صد سال اخیر است و به رغم برخورداری پژوهش‌های متأخر از بعضی نوآوری‌ها، بسیاری از پیش‌فرض‌ها و اصول مربوطه از منابع قدیمی تر اخذ شده و اغلب بدون ذکر منابع پیشین، به کرات در مطالعات مختلف تکرار شده‌اند. این مسأله، در کنار تلاش برای ارائه تصویری جامع از مطالعات شکل شهر اسلامی در طی زمان، بررسی منابع قدیمی‌تر را الزامی ساخته که به ارجاعاتی به منابع متقدم منتج شده است.

رویکرد هنجاری در برابر رویکرد شناختی

سطح نخست طبقه‌بندی، تمامی پژوهشگران را بر حسب هدف اکتشافی اصلی^۵ آن‌ها - خواه این هدف آشکارا توسط نویسندگان بیان شده باشد یا خیر - طبقه‌بندی می‌نماید. در پیمایش نمونه‌ای از

شکل شهر به طور کلی به مفهوم «الگوی فضایی عناصر کالبدی بزرگ، بی حرکت و دائمی در شهر نظیر ساختمان‌ها، خیابان‌ها، تجهیزات، تپه‌ها، رودخانه‌ها و شاید هم درختان می‌باشد. به این عناصر واژه‌های مشخص‌کننده گوناگونی که تعیین‌کننده نوع کاربری، کیفیت و یا چگونگی مالکیت آن‌ها باشد ضمیمه می‌شود» (لینچ، ۱۳۸۴: ۵۸-۵۹). در میان پژوهشگران و محققان نظام‌های علمی مربوطه، آن‌چه با عنوان «شکل شهر» مطالعه می‌شود امری شناخته شده است و در کلی‌ترین مفهوم و عام‌ترین معنا، ریخت و ساختار فیزیکی شهر را در بر می‌گیرد و حتی به عنوان مفهومی بدیهی نیازی به تعریف صریح آن احساس نمی‌شود (برای مثال نگاه کنید Cerón Castano & Wadley؛ Audirac, 2002؛ Chowdhury, Scott, & Kanaroglou, 2012؛ 2012). اما بحث‌ها و تفاوت‌های قابل توجهی در باب چگونگی مطالعه شکل شهر، نحوه مواجهه و تأثیر و تأثر متقابل آن با مفاهیم مربوطه قابل مشاهده است. بخش قابل توجهی از این تفاوت و دگرگونی روش، ناشی از این موضوع است که پژوهشگران این عرصه، برخاسته از طیف متنوعی از نظام‌های علمی هستند که هر یک به مدد نظریه‌ها و روش‌های گوناگون دست به اقدام می‌زنند.

هم‌نشینی واژه شهر با صفت اسلامی، از یک سو طیف گسترده‌تری شامل تاریخ‌دانان، زبان‌شناسان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، باستان‌شناسان، شرق‌شناسان و... را درگیر مطالعات مربوطه نموده و از سوی دیگر قرارگیری انگاره شهر اسلامی - با هر تعریف و مفهومی که از آن مستفاد می‌شود - در تقاطع نظام‌های علمی گوناگون، طیف وسیعی از سنت‌ها، برنامه‌های تحقیقاتی، سیستم‌های تحلیلی و... را که به طور خاص از موضوع‌های پژوهشی و اهداف تحقیقاتی متفاوت متأثر شده‌اند، موجب گشته که به نوبه خود دامنه مطالعات شکل شهر اسلامی را گسترده‌تر داده است. بر این اساس بخش قابل توجهی از آشفتگی‌ها و جدل‌های موجود در عرصه مطالعات شکل شهر از تنوع (به بیان دیگر ناسازگاری) بنیادهای نظری مورد استفاده توسط پژوهشگران با پیشینه فلسفی و روش‌شناختی متفاوت ناشی می‌شود (Gerosa, 1999). از این منظر تبیین بنیادهای فلسفی و شناختی پژوهش‌های مختلف، «بهبود فهم مشترک، به رغم واژگان و زبان متفاوت و در نتیجه برقرار نمودن گفتگو را محتمل می‌نماید» (Gerosa, 1999: 45).

در پرتو سمینار بین‌المللی شکل شهر^۱ و به ویژه ژورنال منتشره توسط این سازمان^۲، مطالعات انجام‌شده در خصوص شکل شهر در کشورهای مختلف، با شیوه‌ها و روش‌های متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است (از جمله Darin, 1998؛ Kim, Hofmeister, 2004؛ Larkham, 2006؛ Kubat, 2010؛ 2012). در این زمینه، در عین حال که فقدان مطالعه‌ای مشابه در مورد ایران احساس می‌شود، به سبب توجه به زمینه مشترک جغرافیایی، خلاء مطالعه‌ای مشابه در خصوص نوع ویژه‌ای از شهر و شهرسازی - و به تبع آن شکل

تصادفی نیست؛ به بیان دیگر یک «منطق» درونی برای سیستم وجود دارد. چنین چشم‌اندازی، توسعه کیفی چارچوب‌های نظری‌ای را ممکن می‌سازد که تبیین اصلی ریخت‌شناسی را در محدودیت‌ها و ظرفیت‌های تغییری که توسط خود سیستم عرضه می‌شود می‌یابد (Gilliland & Gauthier, 2006: 45). این رویکرد که عمدتاً مربوط به فهم منطق درونی بافت شهری است، رویکرد درون‌نگر نامیده می‌شود. به طور جایگزین، رویکردهایی که عمدتاً فرم شهر را به عنوان محصول نهایی فرایندهای منتج از متغیرهای سیاسی (به عنوان مثال Celik, 1997)، انسان‌شناسانه (مانند راپاپورت، ۱۳۹۱)، جغرافیایی (مانند Vance, 1990)، تاریخی (مانند بنه‌ولو، ۱۳۸۹) و ادراکی (مانند لینچ، ۱۳۸۵) می‌بینند، برون‌نگر برچسب زده می‌شوند. این تمایز و تقسیم‌بندی به صورتی مشابه - اما با واژگانی متفاوت - در مطالعات مربوط به شکل شهر اسلامی مشاهده می‌شود. «در ابتدای قرن بیستم، پژوهش‌های اروپاییان در باب شهر اسلامی اساساً بر دو رویکرد استوار بود، یک رویکرد ساختار شهرهای اسلامی را به عوامل مذهبی و اجتماعی منتسب می‌نمود، و دیگری که به دنبال تعریف ساختار آن‌ها به واسطه رویکردی بیش‌تر وابسته به تحلیل ساختار شهری و ویژگی‌های فیزیکی آن‌ها بود» (Neglia, 2008: 3). این شیوه برخورد دوگانه در سراسر قرن بیستم ادامه داشت که منجر به ظهور دو رویکرد در مطالعه شکل شهر اسلامی شد؛ رویکرد جامعه‌شناسانه که خصوصیات نظم شهری را بررسی می‌نماید و دیگری رویکرد تاریخ هنر که شهر اسلامی را از نظر شکل و با استفاده از تحلیل گونه‌شناسانه و مورفولوژیکی تحلیل می‌نماید (Al Sayyad et al, 2009: 600).

نگاشت^{۱۱} مطالعات شکل شهر اسلامی

مطالعات برون‌نگر - شناختی

این ربع از دستگاه مختصات دکارتی، آن دسته از پژوهشگران شکل شهر و دگرگونی‌های محیط ساخته‌شده شهر را در خود جای داده که به طور برجسته متکی بر چارچوب‌های تبیینی بر پایه شرایط خارجی توسعه هستند. با عنایت به ماهیت و هدف پژوهش و پی‌جویی مطالعات شکل شهر در زمینه فرهنگ اسلامی - و در نتیجه اتصاف اسلام به شهر - دور از تصور نیست که بخش مهمی از مطالعات مربوطه، در این دسته جای گیرند.

مقاله رابرت برانشویک یکی از نخستین مطالعات در بررسی سازمان اجتماعی شهر اسلامی و تلاش برای کشف علل منتج به شکل خاص شهرهای اسلامی است. وی بر پایه متنی به جای مانده از قرن چهارده میلادی، منسوب به ال رامی، یک سازنده ارشد که به مقام قاضی کل رسید، و مبتنی بر اثر پژوهشگر آلمانی اتو اشپای در خصوص حقوق همسایه که بر اساس فقه شافعی تدوین شده بود، استدلال می‌کند که عرف مورد عمل توسط قاضی، در طول زمان باعث پیدایش الگوی فیزیکی در شهرهای قلمرو اسلامی شده است (Abu-Lughod, 1987: 157).

ون گرونه باوم منشاء برخی عناصر ساختار شهر از جمله خیابان‌های باریک و مارپیچ را به ذات برنامه‌ریزی نشده شهرهای

برجسته‌ترین مطالعات مرتبط با شکل شهر، تمایزی دوگانه مشاهده می‌شود. اول، مطالعاتی وجود دارند که هدف آن‌ها فراهم آوردن تعریف یا توسعه چارچوبی تبیینی یا هر دو است (یعنی پژوهشگران با رویکرد شناختی)، و دوم مطالعاتی با هدف تعیین کیفیاتی که بر پایه آن‌ها شهر باید برنامه‌ریزی شده یا در آینده ساخته شود (یعنی پژوهشگران با رویکرد هنجاری) (Gilliland & Gauthier, 2006).

مودن (۱۹۹۴) دسته‌بندی مشابهی را با هدف ترسیم شناخت‌شناسانه مطالعات مرتبط با طراحی شهری ذیل عنوان هنجاری-تجویزی^۷ و ماهوی-توصیفی^۸ ارائه داده است. لوی (۲۰۰۵) نیز تمایزی مشابه میان رویکردهای هنجاری و شناختی در زمینه ریخت‌شناسی شهری عرضه نموده است (Levy, 2005). در این باره راپاپورت نیز دسته‌بندی‌ای را ذیل عنوان تبیینی و معماری با هدف برقراری تمایز میان نظریه‌ها پیشنهاد کرده است. «نظریه تبیینی^۹ به ما در فهم جهان کمک می‌کند و می‌تواند در تبیین با آن چه نظریه معماری نامیده می‌شود قرار گیرد که اغلب موضعی هنجاری در برابر این که ساختمان‌ها چگونه باید باشند اتخاذ می‌نماید. نظریه تبیینی هنجاری نیست، اما تلاش در فهم (و بنابراین تبیین) الگوها، پیوندها و فرم‌های تعاملات بین محیط و رفتار، شامل سازوکارهای آن‌ها دارد» (Rapaport, 2001: 146).

چنانچه گذشت میان دو نوع رویارویی با مطالعه شکل شهر - و در سطحی گسترده‌تر طراحی شهری یا حتی در کلیت ارائه نظریه - بین پژوهش‌هایی که با هدف تولید دانش یا توسعه ابزارهای نظری و تحلیلی انجام می‌شوند و در این جا شناختی نامیده شده، با پژوهش‌هایی که هدف آن‌ها بیان چشم‌اندازی از آینده یا فرمول‌بندی رویکردی به عمل برنامه‌ریزی و طراحی است، تفاوت‌های مشخصی وجود دارد. گرچه کنکاش در ماهیت این تفاوت موضوع این نوشتار نیست، اما اجمالاً می‌توان بیان کرد که دو نوع نگرش به این مسأله وجود دارد. یک دیدگاه معتقد به وجود شکافی شناخت‌شناسانه^۹ بین رویکرد تبیینی و شناختی از یک سو و رویکرد هنجاری از سوی دیگر است؛ مانند شوائی (۱۳۸۴)، و دیدگاه دیگر، این دسته‌بندی‌ها را مربوط به قطب‌های مخالفی می‌داند که در دو سوی یک زنجیره واقع شده‌اند؛ مانند مودن (۱۹۹۲).

رویکرد برون‌نگر در برابر رویکرد درون‌نگر

در سطح دوم طبقه‌بندی، برای تمییز میان رویکردهای برون‌نگر و درون‌نگر، تمامی پژوهشگران بر حسب شأن معرفتی^{۱۰} که برای شکل شهر قائل هستند، دسته‌بندی می‌شوند. بر این مبنا میان پژوهشگرانی که شکل شهر را به عنوان نظامی نسبتاً مستقل می‌پندارند - یعنی رویکرد درون‌نگر - و پژوهشگرانی که شکل شهر را به عنوان متغیر وابسته یا محصول فرعی عوامل خارجی تلقی می‌نمایند - یعنی رویکرد برون‌نگر - تمایز قائل می‌شوند.

درک بافت شهری در ارتباط با شکل شهر به عنوان نظامی مربوط به خود که توسط مجموعه‌ای درونی از ارتباطات اداره می‌شود، مستلزم دو پیش‌شرط است: نخست این که مؤلفه‌های موجود در سیستم، اجزایی گسسته نیستند، و دوم این که روابط بین مؤلفه‌ها

اسلامی و اغتشاش درونی آن‌ها و نیز جوهره گیج‌کننده آن‌ها نسبت می‌دهد و با تمرکز توجه بر ساختار اجتماعی و سیاسی سازمان‌های شهری، بر فقدان نهادهای شهری و ساختارهای جمعی تأکید می‌کند (Neglia, 2008: 11). وی معتقد است شهرهای اسلامی فاقد سازمان‌های شهری بوده‌اند، اما در عین حال عقیده دارد که این فقدان توسط محله‌های مختص گروه‌های قومی و حضور شیوخ محله‌ها جبران شده است. او دیدگاه ماسینیون در خصوص سازمان‌های گیلدمانند را نیز پذیرفته است. ماسینیون مدعی بود که یک نهاد اجتماعی - مذهبی وجود داشته که بالاتر از همه عوامل، بر زندگی شهر اسلامی تسلط داشته است: بنگاه‌های حرفه‌ای یا گیلدها (Hourani, 1981: 22). گروه باوم نهایتاً چگونگی تأثیر شریعت اسلام بر شکل شهر را با پذیرش دیدگاه برانشویک توضیح می‌دهد که عمدتاً بر پایه اسناد مربوط به شمال آفریقا است (Abu-Lughod, 1987: 158). جیرازبوی محقق هندی، در سال ۱۹۶۹ از نمونه‌هایی از هند و خاورمیانه برای موافقت با نظریه ون گروه باوم که فرم نامنظم شهرهای مسلمانان نتیجه فقدان نیروی کنترل‌کننده بوده استفاده کرده است. این خط فکری در مطالعات بعدی دنبال شد و موافقت‌ها و مخالفت‌هایی را بر انگیخت؛ به طوری که اشترن معتقد است فقدان نهادهای حرفه‌ای که تنها نمونه‌ای از غیبت سازمان‌ها در شهر اسلامی است، به دو دلیل است: اولاً به سبب نظریه‌ها و قوانین شرعی مرتبط با اسلام که قائل به دو بخش فرد و کل جامعه (امت) است و هیچ دسته‌ای در این میان قرار ندارد، و ثانیاً این که قدرت حکومت ریشه در شهر داشته و این مسأله رشد سازمان‌های مستقل را دشوار می‌نموده است. از سوی دیگر نیکیتا الی سیف بر پایه مطالعات خود در دمشق، کاربرد نظریه ماسینیون را در این شهر غیرممکن می‌خواند، زیرا معتقد است شکل شهر اسلامی بیش‌تر از آن که توسط عوامل شرعی - قانونی معین شود، بر حسب عوامل اجتماعی و اقتصادی تعیین می‌گردد (Neglia, 2008: 12).

جاکوب ویلرسه در پژوهش سال ۱۹۳۴ خود، بر مبنای مطالعاتی که در انطاکیه و شهرهای علوی شمال سوریه انجام داده بود، مدلی از «شهر اسلامی» را تعریف کرد که عمیقاً بین گروه‌های متخاصم چندپاره شده است (در این جا مسلمانان سنی مذهب، علویان، ترک‌ها و مسیحیان)؛ شهری از هم گسخته، تجزیه شده به بخش‌های درون‌نگر و بسته (Raymond, 1994: 5). به طور مشابه دپلن هول بر آن است که در اسلام دیدگاهی منفی بر مفهوم شکل شهر مترتب است و می‌نویسد: «به نظر می‌رسد بی‌نظمی و اغتشاش برجسته‌ترین کیفیت‌های شهر اسلامی هستند. تأثیر اسلام اساساً منفی است ... در یک تناقض برجسته، این دین که یک زندگی شهری آرمانی را القا می‌کند، مستقیماً به نفی نظم شهری منتج می‌شود» (Al Sayyad, 1996: 92).

ایرا لاپیدوس در اثر بدیع خود که تأثیر فراوانی بر مطالعات پس از خود داشته به جای آزمودن دیدگاه و بر مبنی بر فقدان موجودیت‌های شهری واقعی در خاورمیانه، در پی بازتعریف موضوع با شناخت نیروهای سازنده شهر است. بر این اساس، وی گروه‌های

مکمل سازنده ساختار شهر را متشکل از چهار گروه خواص نظامی، علماء، بازرگانان و بزرگان محلی معرفی می‌نماید (Lapidus, 1984). بدین ترتیب وی علاوه بر رد نبود سازمان اجتماعی سکونت‌گاه‌های مسلمانان، انگاره وبری را در مورد این شهرها به چالش می‌کشد. در این زمینه، ای‌کل من (۱۹۷۴) ضمن ناکافی دانستن دیدگاه‌های ماسینیون و مارسیاس [که در ادامه مورد اشاره قرار خواهد گرفت] برای ارائه طرحی کلی از شهر اسلامی، معتقد است نظریه لاپیدوس بیش‌تر برای توصیف اجتماع کارایی دارد تا بررسی فیزیکی، و با تمرکز بر ساختار محله بر این عقیده است که ساختار محله‌ها در شهر اسلامی بیش از آن که فیزیکی باشد، ذهنی است و بر پایه حس متقابل قرابت و ساختار پویای روابط اجتماعی بنا شده است (Eickelman, 1974).

اینالسیک (۱۹۹۰) نیز ویژگی‌های شهری برجسته استانبول را در ارتباط با ساختار شهر اسلامی توصیف کرده است. وی با استفاده از اصطلاح -شهر عثمانی اسلامی- به مدلی اجتماعی اشاره می‌کند که بر پایه نظام وقف، قاضی و ایده محرمیت بنیاد نهاده شده و از نظر فضایی شامل دو بخش نواحی مسکونی واجد خودمختاری و مناطق عمومی و تجاری است که توسط قدرت مرکزی برنامه‌ریزی و کنترل شده و نواحی مسکونی را به یکدیگر متصل می‌نماید.

مطالعات درون‌نگر - شناختی

ربع درون‌نگر - شناختی شامل مطالعات علمی گوناگونی درباره شهر به عنوان شیء و فرمی فضایی است و آن دسته که محیط ساخته شده آن را به عنوان یک سیستم مفهوم‌سازی کرده‌اند. رسیدن به هدف مطالعه که همانا بررسی و دسته‌بندی مطالعات گوناگون انجام شده در خصوص شکل شهر اسلامی است، مستلزم مشخص نمودن دیدگاه و نحوه مواجهه با انگاره «شهر اسلامی» است. با عنایت به دیدگاه‌های مختلف درباره این انگاره و رویکردهای گوناگون مواجهه با آن، و نبود اجماع در میان صاحب‌نظران در این خصوص، ذکر این موضوع لازم است که گرچه ائتلاف صفت اسلامی به شهر - و در نتیجه شکل آن -، مطالعات را در دسته برون‌نگر جای داده است، اما اتخاذ تعریفی تقلیل‌گرایانه از این انگاره و ملحوظ نمودن شهرهایی با ساکنان یا حکومت مسلمان به مثابه شهر اسلامی - چنان‌که در برخی مطالعات معمول است (برای مثال Ahmad, 1995) -، آن دسته مطالعاتی را که در پی شناخت منطق درونی بافت شهری در این شهرها به شیوه‌های رایج در مطالعات ریخت‌شناسی شهری و ذیل سنت‌های مربوطه هستند را در دسته مطالعات درون‌نگر جای می‌دهد. آن‌گاه که هدف اکتشافی این مطالعات، فراهم آوردن تعریف یا توسعه چارچوب تبیینی یا هر دو باشد، این پژوهش‌ها در این ربع از دستگاه مختصات جای می‌گیرند. یکی از نخستین تلاش‌ها در تدوین ویژگی‌های شهر اسلامی مقاله ویلیام مارکیس با عنوان «اسلام‌گرایی و زندگی شهری» است که در سال ۱۹۲۸ به چاپ رسید. وی در این مقاله برخی موضوعات را معرفی می‌نماید که در بحث‌های متعاقب آن در مورد شهر اسلامی بارها و بارها آورده شده‌اند؛ از جمله این‌که وی بر پایه توصیفات ابن خلدون، تعریفی از شهر اسلامی ارائه داده و آن را متشکل از

سه جزء مسجد، بازار (سوق) و حمام می‌داند (Abu-Lughod, 1987: 155-156). پس از وی جرج مارکیس در دهه ۴۰ قرن بیستم، با پذیرفتن انگاره‌های پیشین به توصیف شهر اقدام کرد و مورفولوژی را به شهر اسلامی اعطا نمود. وی به تفاوت میان محله‌های مسکونی و غیرمسکونی و این موضوع که محله‌های مسکونی اغلب توسط نژاد و قومیت از یکدیگر متمایز شده‌اند، اشاره کرده است. در نهایت وی سازمان فیزیکی بازارهای شهر را توصیف و اشاره کرده که بازارها منظم بوده، دارای سلسله مراتب معین هستند و کاملاً اتفاقی نبوده‌اند (Abu-Lughod, 1987: 156).

در دهه ۱۹۵۰ توصیف شهر اسلامی به عنوان کلیت دارای ویژگی‌های خاص و متمایز از همتای اروپایی خود رواج بسیار داشت. از دید له تورنیه «هیچ چیزی در مورد شهرهای مسلمانان غریب‌تر از خیابان‌های مستقیم شهرهای رومی یا مدرن نیست، تصویر هوایی از هر یک از شهرهای مسلمانان، یادآور یک هزارتو است. به جای وجود طرح و برنامه‌ای معین، خانه‌ها راه‌های ارتباطی را مجبور به پیچیدن به دور خود و یا لغزیدن در میان خود نموده‌اند. در نتیجه تعداد بسیار زیادی کوچه‌های بن‌بست شکل گرفته‌اند و خیابان‌های مستقیم بسیار نادر هستند» (Raymond, 1994: 6). مقایسه شهرهای اسلامی با شهرهای رومی به نتیجه‌گیری‌های دیگری نیز منتج شده که نشان‌دهنده دیدگاه بسیار منفی پژوهشگران اولیه در مورد انگاره‌ای است که ایشان از «شهر اسلامی» بنا کرده بودند؛ به طوری که شهر اسلامی را نمونه تباها شده شهر رومی دانسته‌اند. ساوگیت در مطالعه خویش از شهر حلب می‌نویسد: «سوق، قیصریه، خان ... [به ترتیب] حاصل تباهی خیابان‌های کلونادار، باسیلیکا و آگورا بوده‌اند» (Raymond, 1994: 6).

شامول تاماری در اثر مربوط به سال ۱۹۶۶ خود، توجه را از چشم‌اندازی اجتماعی به منظری بیش‌تر ساختاری منتقل و دل‌بستگی به اطلاعات ریخت‌شناسانه و ساختار شهری را بازتعریف نمود. وی با دسته‌بندی شهرهای اسلامی به چهار گروه هلنیستی-مدیترانه‌ای، ایرانی-بین‌النهرینی، جنوبی-عربی و بومی، اظهار می‌دارد که در عین حال که شهرهای اسلامی نتیجه روته‌ها و تأثیرات مختلفی بوده‌اند، ولی به صورت مستقل توسعه یافته و فردیت خود را در طی زمان به طور مستقل به دست آورده‌اند (Neglia, 2008: 12). هاینز گلوب (۱۹۷۹) در کتابش درباره شهرهای ایرانی، خصایص مشترک ساختار شهری اصفهان، هرات، بم و سایر شهرهای جهان اسلام را شناسایی کرد. وی اعتقاد داشت این اشتراک، در ساختار حصار شهر، بازار و مسجد قابل درک است. هم‌چنین وی عقیده داشت خصایص غیرمشترک ناشی از اهمیت آب و تأثیر طرح شهر مدور یا مربع باستانی غیرعربی مربوط به دوره پیش از اسلام است.

ایگن ویرث که برخی شهرهای شمال آفریقا و غرب آسیا از جمله حلب و اصفهان را مورد بررسی قرار داده، با حذف شبکه خیابان‌های نامنظم و بن‌بست (به دلیل وجود داشتن در مشرق زمین در دوره باستان)، خانه‌های حیاط‌دار (که هم در دوره باستان وجود داشته‌اند و هم جلوه متداول اطراف مدیترانه بوده‌اند) و نیز

تقسیم شهر به محله‌های مختلف، فقط سوق را تنها عنصر منحصر به فرد شهر اسلامی معرفی کرده است. از سوی دیگر دوروتی سیک با تلفیق پژوهش تاریخی و آرشیوی با نقشه‌های دقیق از بافت‌های شهری و بناهای مهم، دمشق را به عنوان شهری اسلامی مورد بررسی قرار داد. وی دگرگونی دمشق را با تلفیق نقشه‌های تاریخی و موضوعی از شبکه راه‌ها، مساجد و سوق‌ها در دوره‌های تاریخی مختلف توصیف و بر این اساس خیابان‌ها، محله‌ها، شبکه آبرسانی و سوق‌ها را به عنوان عناصر اصلی ساختار شهری شناسایی کرد (Neglia, 2008: 35).

عبدالعزیز سقاف در کتاب شهر خاورمیانه‌ای با انتقاد نسبت به دیدگاه‌های لاپیدوس، شهر اسلامی را دارای طراحی فیزیکی و نقشه منحصر به فرد می‌داند که در مرکزیت این شهر از یک سو یک میدان در اطراف ارگ یا قلعه قرار داشته و از سوی دیگر یک مسجد بوده است (Saggaf, 1987: 3) که شباهت‌های بسیاری با دیدگاه‌های مطرح شده در آغاز این بخش دارد. سقاف به طور طعنه‌آمیزی در واکنش به دیدگاه لاپیدوس، به انگاره قدیمی ون گرونه باوم از «شهر اسلامی» که از دید السید منشاء بسیاری از مشکلات در این حوزه بوده، بازگشت کرده است (Al Sayyad, 1996: 95).

فیلیپه پاناری در مطالعه خود در باره ساختار «شهر اسلامی» با استفاده از داده‌های مورفولوژیکی، مدل خود از این انگاره را به صورت شعاعی، در میان حصارهای دارای مسجد جامع در مرکز و سوق بین مسجد و دروازه‌ها و متشکل از محله‌ها خودمختار توصیف کرده است (Neglia, 2008: 19).

آندره ریموند نیز با تلفیق رویکردهای مورفولوژیکی و تاریخی، ویژگی‌های شهر سنتی (اصطلاحی که به جای شهر اسلامی به کار می‌برد) را در چند گزاره توصیف می‌کند: رد برابری محض بین قسمت‌ها و نواحی مختلف در این شهرها؛ جدایی آشکار میان فعالیت‌های اقتصادی و کارکردهای مسکونی؛ عملکرد اختصاصی تجاری، مذهبی و آموزشی برای قسمت مرکزی شهر؛ خیابان‌های مستقیم در بخش مرکزی و خیابان‌های نامنظم در قسمت مسکونی که اغلب به بن‌بست‌ها ختم می‌شوند؛ وجود گونه‌های مختلف ساختمان‌های مسکونی (و نه فقط خانه‌های حیاط‌دار) و حضور عناصر جدایی‌طلب (مذهب، نژاد و...) (Raymond, 1994).

نزار السید (۱۹۹۱) شهرنشینی و توسعه شهری مسلمانان را به سه دسته تقسیم نمود و با تمرکز توجه بر دوره امپراتوری اسلامی، معتقد است در این دوره سه گونه شهر ایجاد شد و توسعه یافت که عبارتند از: شهرهای پادگانی، شهرهای موجود که توسط مسلمانان گشوده شده‌اند و مجموعه‌های کاخی که به شهرهای پایتختی تحول یافتند. وی ویژگی‌های مشترک آن‌ها را در شکل بی‌قاعده و پر پیچ و خم شهر، وجود مسجد، تأسیسات شهری در خدمت تجارت از جمله سوق، مجموعه‌های کاخی و محله‌های مسکونی برمی‌شمارد. روش تحقیق در شهرهای اسلامی که توسط اتیلیو پتروکیولی (۲۰۰۲) معرفی شد، مرکب از خوانش بافت شهر با ابزارهای شناخت‌شناسانه‌ای است که در عرصه مطالعات ریخت‌شناسی

و گونه‌شناسی توسعه یافته‌اند. با تلقی شهر به عنوان ارگانیزمی زنده، پژوهش پتروکیولی بر پایه‌ی این ایده بود که تاریخ هر شهر بر بافت شهری آن نقش بسته و بنابراین می‌توان مراحل مختلف تحول آن را با خوانش ساختاری از بافت ساختمانی آن کشف نمود (Petruccioli, 2002).

مطالعات این دسته به لحاظ عددی جزء پرشمارترین مطالعات درباره‌ی شهرهای مسلمانان است. به جز مطالعاتی که از نظر تاریخی متقدم بوده و مربوط به نیمه نخست قرن بیستم هستند - و بیش‌تر توسط شرق‌شناسان، تاریخ‌دانان و معماران انجام شده‌اند - بیش‌تر پژوهش‌های این عرصه متعلق به نظام ریخت‌شناسی شهری است و ذیل سنت‌های مختلف آن انجام شده‌اند؛ به دیگر سخن، این پژوهش‌ها جزو دسته‌ی اصلی مطالعات این عرصه - و البته در شهرهایی با اکثریت مسلمان - محسوب شده‌اند که به همین سبب تعداد بسیاری را در برمی‌گیرند. جیلیا آنالیندا نگلیا^{۱۱} در مقاله‌ی ارزش‌مند خود بسیاری از این مطالعات را به تفکیک حوزه‌های جغرافیایی مختلف آورده است.

مطالعات برون‌نگر - هنجاری

این دسته شامل مطالعاتی است که رویکردهای عملی به فرایندهای درگیر با ساخت بافت‌های شهری را توسعه داده‌اند. در میان پژوهشگران در این دسته، نمونه‌هایی از پژوهشگرانی وجود دارند که ابتدا چارچوب‌های نظری تبیینی برون‌نگر را توسعه داده‌اند و سپس آن‌ها را به برنامه‌ریزی کاربردی و ابزارهای طراحی برای استفاده عمل‌گرایان ترجمه کرده‌اند. مجموعه پژوهش‌ها و تألیفات‌های بسیم حکیم به خوبی چنین روندی را نشان می‌دهد. وی که اهداف پژوهشی خود را استخراج اصول و درس‌هایی از گذشته برای بهبود کیفیت محیط ساخته‌شده معاصر صرف نظر از مکان، شناخت چارچوب و سازوکارهای ضروری برای تأثیر فرهنگ بر معماری و محیط ساخته‌شده با استفاده از فرهنگ اسلامی به عنوان نمونه موردی و نیز بازیافت و آزمون اصول شناسایی شده از تلاش‌های پیشین تعریف نموده است (Hakim, 1991)، در طراحی دارالاسلام - یک اجتماع مسلمان هزار خانواری در نیومکزیکو، آمریکا - و مجموعه راهنمای طراحی همراه آن، پیشنهادهایی را بر مبنای اصول اسلامی و ویژگی‌های شهرهای سنتی مسلمانان ارائه داد. حکیم معتقد است سه مؤلفه به طور همزمان در اتخاذ تصمیم برای ساخت ساختمان‌ها، محله‌ها و شهرهای سنتی اسلامی دخیل بوده‌اند که باید در بازیافت فرایندهای مربوطه در دوره معاصر نیز مدنظر قرار گیرند: ۱. هنجارها و اصول اخلاقی که تنظیم‌کننده ارتباطات اجتماعی هستند و ریشه در قرآن و سنت دارند؛ ۲. استفاده از واژگان یا زبان طراحی محلی که در نواحی و مراکز شهری مختلف اسلامی مشهود است؛ ۳. آداب و تشریفات که همراه و هم‌پیوند با برخی اتفاقات در فرایند ساخت رخ می‌دهند (Hakim, 1986: 12-13). بر این اساس، حکیم اصول و ضوابط ساخت اجتماع اسلامی را در مقیاس محله ذیل پنج زیر مجموعه شرح می‌دهد که عبارتند از: خیابان‌ها؛ زیرمنطقه‌ها؛ محرمیت؛ دیوارهای میان همسایه‌های مجاور؛ و تخلیه آب باران و فاضلاب (Hakim, 1986).

این قبیل مطالعات و پیشنهادهای منتج از آن‌ها در سطوح مختلف دیگری نیز به انجام رسیده‌اند. در مورد فضاهای باز، پیتیر جرمراد (۱۹۹۳) با هدف نیل به رویکرد طراحی فضای باز مناسب شرایط معاصر کشورهای خاورمیانه‌ای، مجموعه‌ای از ملاحظات طراحی را بر اساس سنت‌های اسلامی توسعه داده است. وی معتقد است استفاده از این اصول می‌تواند در برقراری «گفت‌وگو» میان استفاده‌کنندگان و فضاهای باز، مؤثر بوده و به این ترتیب به واسطه آن‌ها، ایجاد نظام منسجم و معناداری از فضاهای باز امکان‌پذیر می‌شود (Germeraad, 1993). کودمانی (۱۹۹۹) محرمیت بصری در دو محله متوسطنشین دمشق، یک محله سنتی و یک محله مدرن را مورد بررسی قرار داد. نتایج مطالعه وی نشان می‌دهد که به رغم تغییرات و تفاوت‌های فرهنگی میان ساکنان این محله‌ها، برای اکثریت زنان مورد مطالعه در این محله‌ها، محرمیت بصری نسبت به خارج بسیار اهمیت دارد. هم‌چنین، زنان ساکن در محله مدرن اغلب طراحی اولیه منزل‌شان را طوری تغییر داده بودند تا محرمیت بصری حاصل گردد. بدین ترتیب وی معتقد است که نتایج حاصل از قواعد و شیوه‌های کنونی طراحی شهری در بخش مدرن دمشق در پاسخ‌گویی به خواست زنان در خصوص دست‌یابی به محرمیت بصری ناکارآمد بوده‌اند. وی عقیده دارد طراحی شهری نیازمند درک و شناخت ارزش‌های اساسی فرهنگی جامعه‌ای هستند که در آن کار می‌کنند تا بتوانند پاسخ‌گوی نیاز شهروندان باشند. او بر این اساس پیشنهادهای طراحی خود را ارائه نموده است.

در سطحی فراتر و در مقیاس شهر، روحا خلف (Khalaf, 2012: 40) در مطالعه‌ی خویش با هدف تبیین ویژگی‌های شهر عربی در وضعیت گذار از سنت به مدرنیته، با تمرکز بر تأثیر آب و هوا و مذهب، نتیجه می‌گیرد که دو عامل یاد شده، همزمان با تغییر پارادایم غالب، نفوذ و مرجعیت خود را از دست داده‌اند. بر این اساس وی پیشنهادهایی در دو سطح ساختمان‌ها و شهر ارائه داد که در سطح دوم با تصویر چشم‌اندازی از آینده - که جنبه هنجاری به پژوهش وی داد - نوشت: «نگارنده پیشنهاد می‌دهد که اصل اسلامی وحدت محترم شمرده شده و یک ریخت‌شناسی شهری یکپارچه که به تدریج در امتداد ساحل از توسعه‌های کم ارتفاع به توسعه‌های مرتفع تغییر می‌کند ترویج شود».

باید توجه داشت که رویکرد هنجاری به مطالعات شهر اسلامی - و در نتیجه شکل شهر اسلامی - همیشه متضمن نگاهی مثبت به این انگاره‌ها نیست. در یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها، ژانت ابولقد (Abu-Lughod, 1987: 173) پس از این که نقش اسلام در شکل‌دهی شهرهای قلمرو خویش را در تمایز حقوقی اکید میان دسته‌های مختلف جمعیت بر اساس ارتباط آن‌ها با امت، در تشویق جدایی جنسیتی، و در نظام قوانین مربوط به مالکیت زمین معرفی می‌نماید، نتیجه می‌گیرد که «هیچ یک از شرایط موجود کنونی اجازه احیاء شهر اسلامی بوسیله طراحی را نمی‌دهد» (Abu-Lughod, 1987: 173).

مطالعات درون‌نگر - هنجاری

مطالعات این دسته را می‌توان به عنوان پژوهشگران هنجاری طراحی شهری توصیف کرد، زیرا هدف آن‌ها تدبیر فرم شهری‌ای

خصوصیات شکل شهر اسلامی پرداخته‌اند. با توجه به دامنه وسیع پژوهشگران در این عرصه، لزوم دسته‌بندی این پژوهش‌ها هم با هدف شناخت روندهای اصلی در این عرصه و هم به منظور شناسایی خلاءهای پژوهشی مربوطه ضروری می‌نماید.

تنوع بسیار زیاد آثار موجود، دست‌یابی به این هدف را، به‌ویژه در حجم یک مقاله، غیرممکن می‌نماید. با این حال روش پیشنهادی گائیر و جیلیلاند (۲۰۰۶) ابزار مفیدی برای دسته‌بندی مطالعات انجام شده در موضوع شکل شهر اسلامی به دست می‌دهد. بدیهی است که به‌رغم تلاش برای پوشش مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط، تمامی مطالعات انجام شده در خصوص شکل شهر اسلامی در این نوشتار مورد اشاره قرار نگرفته‌اند، اما سعی بر آن بوده تا مهم‌ترین نمونه‌ها در هر سطح و در طول تاریخ یک صد سال از پیدایش و توجه به انگاره شهر اسلامی بررسی شوند. بر اساس این روش در سطح اول مطالعات اصلی بر مبنای اهداف اکتشافی آن‌ها دسته‌بندی شد. مطالعات شناختی آن‌هایی هستند که عمدتاً با هدف تدارک تبیین و یا توسعه چارچوب‌های توضیحی برای شناخت شکل شهر هدف‌گذاری شده‌اند. در حالی که مطالعات هنجاری برای تجویز کیفیت‌هایی است که بر پایه آن‌ها شهر باید در آینده برنامه‌ریزی و یا ساخته شوند. چنان‌که در تصویر شماره ۱ مشخص است برخی مطالعات، از جمله ابولقد (۱۹۸۷) و خلف (۲۰۱۲)، از سویی به شناخت شکل شهر پرداخته و از سوی دیگر چشم‌اندازی نسبت به آینده‌ها و نیابدهای شکل‌گیری شهر اسلامی در آینده عرضه نموده‌اند؛ این قبیل مطالعات در میانه دو بخش هنجاری و شناختی قرار می‌گیرند.

در سطحی دیگر پژوهشگران اصلی بر پایه شأن معرفتی‌شان

است که باید بنا شود. پژوهشگران اصلی در مطالعات جای گرفته در این ربع از دستگاه مختصات به طور عمده شامل سه دسته‌اند: نخست بسیاری از پژوهشگران از سنت ایتالیایی ریخت‌شناسی شهری^{۱۳}، دوم برخی از ایده‌ها در باب حفاظت شهری؛ و سوم برخی خط‌مشی‌های طراحی شهری رایج که در دهه‌های اخیر ابداع شده‌اند؛ از جمله، نو- شهرسازی و توسعه حمل و نقل محور^{۱۴} - (Gilliland & Gauthier, 2006: 47). با توجه به ماهیت این گروه، مطالعات قرار گرفته در این دسته ضعیف‌ترین پیوند را با هدف مقاله که پی‌جویی رویکردهای مختلف در مطالعه شکل شهر اسلامی است دارند. بر این اساس برای تکمیل بحث و بدون ورود به جزئیات پژوهش‌ها، می‌توان پژوهش فرکیش و همکاران (Farkisch et al, 2012) در خصوص مطالعه ریخت‌شناسانه سلسله مراتب شهری در بشرویه ایران و نیز پژوهش رهنما و بیدخوری (Rahnema et al, 2013) در مورد مشهد را از دسته اول، پژوهش تزرت و همکاران (Tezeret et al, 2008) در ترکیه و قریب (Gharib, 2011) در قاهره را از دسته دوم و پژوهش‌های انجام شده توسط نو-شهرسازان در کشورهای اسلامی، از جمله کارهای دوانی پلاتر زیبرک و همکاران در دمام (۲۰۰۹)، العین، امارات متحده عربی (۲۰۰۹) و ابوظبی (۲۰۰۸)^{۱۵} را از دسته سوم این گروه برشمرد.

نتیجه‌گیری

مطالعه شکل شهر اسلامی در تقاطع نظام‌های علمی مختلف قرار گرفته و طیف وسیعی از پژوهشگران شامل تاریخ‌دانان، معماران، جغرافی‌دانان، زبان‌شناسان، شرق‌شناسان، شهرسازان، اسلام‌شناسان و ... به مطالعه شهر اسلامی، ویژگی‌های آن و

		هنجاری		شناختی	
		تزرت و همکاران (۲۰۰۸) قریب (۲۰۱۱)		گاوب (۱۹۷۹) پتروکیولی (۲۰۰۲)	
		فرکیش و همکاران (۲۰۱۲) رهنما و همکاران (۲۰۱۳)		ویرت (۱۹۸۲) تاماری (۱۹۶۶) سبک (۱۹۸۹) پانزای (۱۹۸۹) ریموند (۱۹۹۴) حورانی (۱۹۷۰) السید (۱۹۹۱) سقاف (۱۹۸۷)	
		جرماد (۱۹۹۲) کودمانی (۱۹۹۹) حکیم (۱۹۸۲) خلف (۲۰۱۲)		ون گرونه‌باوم (۱۹۵۳) پاوتی (۱۹۵۱) ایتالیسک (۱۹۸۷)	
		حکیم (۱۹۸۶) ابولقد (۱۹۸۷) اشترن (۱۹۷۰)		ای کل من (۱۹۷۰) اشترن (۱۹۷۰)	
		براون نگر براون نگر جبرازبوی (۱۹۶۵) برانشویک (۱۹۴۷)		لاپیدوس (۱۹۶۷، ۱۹۶۹) جبرازبوی (۱۹۶۵) برانشویک (۱۹۴۷)	
		ویلرسه (۱۹۳۴) الی سیف (۱۹۶۸) د پلن هول (۱۹۵۹)		ویلرسه (۱۹۳۴) الی سیف (۱۹۶۸) د پلن هول (۱۹۵۹)	

نمودار شماره ۱: نگاشت پژوهشگران در مطالعه شکل شهر اسلامی

نسبت به شکل شهر طبقه‌بندی شده‌اند. در این سطح، اگر مطالعات مورد بحث، شکل شهر را به عنوان تابعی از عرف، قواعد، سنت‌ها، آداب و شریعت اسلامی تلقی نموده باشند به عنوان مطالعات برون‌نگر دسته‌بندی و اگر شکل شهر - البته در قلمرو کشورهای اسلامی - را به عنوان نظامی نسبتاً مستقل درک کرده باشند، ذیل عنوان مطالعات درون‌نگر شهر اسلامی طبقه‌بندی شده‌اند.

مقاله با استفاده از معیارهای پیش‌گفته، به ترکیب و تفسیر مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط با شکل شهر اسلامی پرداخته و آن‌ها را در یک جدول دکارتی ارائه کرده است. نگاشت پژوهشگران این عرصه بیان‌کننده این امر است که پژوهشگران مختلف با رویکردهای ظاهراً متفاوت در مواجهه‌شان با شکل شهر اسلامی به عنوان موضوعی برای تحقیق دارای مشابهت‌هایی هستند.

بررسی نمودار شماره ۱ اطلاعاتی به دست می‌دهد که حداقل در دو سطح برای برنامه‌ریزی و طراحی شهری هماهنگ با ارزش‌های اسلامی - که در کشور ما ذیل عنوان شهرسازی اسلامی پیگیری می‌شود - حائز اهمیت است؛ یکی در سطحی کاربردی برای پژوهشگران این عرصه و دیگری در سطحی معرفت‌شناختی‌تر، چنان‌که این نگاشت تفاسیر جدیدی در خصوص ماهیت پژوهش‌ها یا مجموعه مطالعات مرتبط با شکل شهر اسلامی عرضه می‌نماید. در سطحی کاربردی، نمودار شماره ۱ ترکیبی از برخی مشترکات و تمایزات قابل مشاهده را در این عرصه از دانش ارائه می‌دهد. پژوهشگرانی که به مطالعه شکل شهر اسلامی پرداخته‌اند از رشته‌های مختلف با پیشینه‌های آموزشی و علمی متفاوت برخاسته‌اند. با دسته‌بندی آن‌ها ذیل چشم‌اندازهای معرفت‌شناختی، بهتر می‌توان مشابهت میان این پژوهشگران (هم‌چنین تمایزهای بین پژوهش‌های انجام شده در یک نظام علمی خاص) را شناسایی کرد. چنین عملی از آن‌جا سودمند است که در مواجهه با مجموعه‌ای از پژوهش‌های منتج از سنت‌های پژوهشی مختلف و محیط‌های زبانی متفاوت، بنیادی برای مقایسه فراهم می‌آورد. مطالعاتی از نوع نوشتار حاضر، برای مثال می‌توانند با پژوهش‌های مرتبط با شکل شهر در سطح ملی و بین‌المللی مقایسه شوند و با فراهم آوردن امکان تبادلات علمی، به غنای پژوهش‌های قرار گرفته در تقاطع اسلام و شهر و شهرسازی بیفزایند.

در سطح تحلیلی‌تر، می‌توان استدلال کرد که علاوه بر ارزش‌های اکتشافی ذاتی دسته‌های پیشنهاد شده، بررسی پژوهش‌ها و پژوهشگران مختلف قرار گرفته در ربع‌های مختلف جدول باعث شناخت الگوهای تمرکز - به عنوان خوشه‌های پژوهشی محتمل - می‌شود. در زمینه خاص مورد توجه این مقاله چنان‌که مشاهده می‌شود بیش‌تر مطالعات صورت پذیرفته در زمره مطالعات شناختی هستند. می‌توان استدلال کرد که شهرسازی اسلامی در زمره نظام‌های علمی مرتبط با محیط ساخته شده قرار دارد؛ این نظام‌های علمی عمدتاً شامل دانش‌های عملی هستند (Knight & Turnbull, 2008) که به طور سنتی، و احتمالاً به نحوی موجه، بیش‌تر بر کاربرد دانش متمرکز هستند تا بر شناخت صرف

(Klosterman, 1983). بر این اساس خلاء و کمبود موجود در مورد مطالعات هنجاری، به عنوان ابزارهای برنامه‌ریزی و طراحی شهری در شهرسازی اسلامی، یکی از مهم‌ترین کمبودهای این عرصه است که باید در پژوهش‌های آتی مورد توجه قرار گیرد. به بیان دیگر به رغم فوایدی که بر شناخت و تبیین شکل شهر اسلامی مترتب است، باید بین مطالعات هنجاری و شناختی پلی زده شود تا از یک سو دانش شناختی قابلیت عملیاتی شدن و کاربرد را در شرایط عملی داشته باشد و از سوی دیگر موضوع‌های برنامه‌ریزی باید بتوانند برای پژوهش‌ها خوراک تهیه نمایند. ولی حجم نامتوازن این دو بخش نشان از عدم ارتباط صحیح میان آن‌ها در زمینه مطالعات شکل شهر اسلامی دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. International Seminar on Urban Form (ISUF)
2. Urban Morphology
3. Internalist & Externalist

۴. با توجه به هدف تحقیق که ارائه تصویری از پژوهشگران در مطالعه شکل شهر در قلمرو فرهنگ اسلامی (بدون توجه به زمینه جغرافیایی) است، در این پژوهش صرفاً مطالعات اساسی در عرصه بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته و ضمن احاطه پژوهش‌های فارسی زبان - که از حجم و تنوع قابل توجهی برخوردارند - به مجال دیگری، تنها انتشارات غیر فارسی در باب ایران مورد توجه قرار گرفته است.

5. Primary Heuristic Purpose
6. Normative-Prescriptive
7. Substantive-Descriptive
8. Explanatory Theory
9. Epistemological Gap
10. Epistemic Status
11. Mapping
12. Giulia AnnalindaNeglia
13. Process Typology
14. Transit Oriented
15. www.dpz.com

فهرست منابع و مراجع

۱. بنه‌ولو، لئوناردو (۱۳۸۹)، تاریخ معماری مدرن، ترجمه علی محمد سادات افسری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
۲. راپاپورت، آموس (۱۳۹۱)، معنی محیط ساخته شده؛ رویکردی در ارتباط غیرکلامی، ترجمه فرح حبیب، انتشارات سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران، تهران.
۳. لینچ، کوین (۱۳۸۴)، تئوری شکل شهر، ترجمه حسین بحرینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۴. لینچ، کوین (۱۳۸۵)، سیمای شهر، ترجمه منوچهر مزینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
5. Abu-Lughod, J. (1987), "The Islamic City-his-toric myth, Islamic Essence, And Con-temporary Relevance", Int. J. Middle East Stud. 19, 155-176.

26. Hofmeister, B. (2004), The study of urban form in Germany, "Urban Morphology", 8(1), 3-12.
27. Inalcik, H. (1990). Istanbul: An Islamic City. Journal of Islamic Studies, 1, 1-23.
28. Khalaf, R. W. (2012), Traditional vs modern Arabian morphologies. "Journal of Cultural Heritage Management and Sustainable Development", 2(1), 27-43.
29. Kim, K. (2012). The study of urban form in South Korea, "Urban Morphology", 16(2), 149.
30. Klosterman, R.E. (1983), Fact and Value in Planning, "Journal of the American Planning Association", 69(4), 216-225.
31. Knight, A, & Turnbull, N. (2008), Epistemology, In A. Knight & L. Riddock (Eds), Advanced Research Methods in the Built Environment (pp.64-74) Oxford: Wiley-Blackwell.
32. Kubat, A. (2010), The study of urban form in Turkey, "Urban Morphology", 14(1), 31-48.
33. Lapidus, I. (1984), MUSLIM CITIES IN THE LATER MIDDLE AGES Cambridge University Press, United States of America.
34. Larkham, P. J. (2006), "The study of urban form in Great Britain", Urban Morphology, 10(2), 117.
35. Levy, A. (2005), "New orientations in urban morphology", Urban Morphology, 9.1, 50-53.
36. Neglia, G. A. (2008), "SOME HISTORIOGRAPHICAL NOTES ON THE ISLAMIC CITY WITH PARTICULAR REFERENCE TO THE VISUAL REPRESENTATION OF THE BUILT CITY", The City in the Islamic World, Jayyusi, S.K.; Holod, R.; Petruccioli, A.; & Raymond, A (Ed.), 3-46: Brill.
37. Petruccioli, Attilio. (2002), "New Methods of Urban Fabric of the Islamicized Mediterranean", Built Environment, 28(3), 202-216.
38. Rahnema, M.R. & Bidkhor, A. (2013), USAGE OF SPACE SYNTAX METHODOLOGY IN URBAN PLANNING AND DESIGN: CASE OF MASHHAD, IRAN.
39. Rapaport, A. (2001), "Theory, culture and housing", Housing, Theory and Society, 17, 145-165.
40. Raymond, A. (1994), "Islamic city, Arab city: orientalist myths and recent views", British Journal of Middle Eastern Studies, 21(1), 3-18. doi: 10.1080/13530199408705589
41. Saggaf, A. (1987), The Middle East City. New York Paragon House.
42. Tezer, A.; Yigiter, R.; kormaz, K. & Gunay, Z. (2008), istanbul project istanbul historical peninsula conservation study, Faculty of Architecture, Istanbul Technical University, Istanbul.
43. Vance, J. (1990), The Continuing City: Urban Morphology in Western Civilization Johns Hopkins University Press, Baltimore.
6. Ahmad, B. (1995), "Urbanization and Urban Development in the Muslim World: From the Islamic City Model to Megacities", GeoJournal, 37(1), 113-123.
7. Al Kodmany, K. (1999), "Residential visual privacy: Traditional and modern architecture and urban design", Journal of Urban Design, 4(3), 283-311.
8. Al Sayyad, N. (1991), Cities and Caliphs: On the Genesis of Arab Muslim Urbanism Greenwood Press, New York.
9. Al Sayyad, N, & Tureli, L. (2009), "Islamic Urbanism", International Encyclopedia of Human Geography, Kitchin, R. & Thrift, N. (Eds.). Oxford: Elsevier. 598-606.
10. Al Sayyad, N. (1996), "The Study of Islamic Urbanism An Historiographic Essay", Built Environment, 22(2), 91-97.
11. Audirac, I. (2002), "Information Technology and Urban Form", Journal of Planning Literature, 17(2), 212-226
12. Celik, Z. (1997). Urban Forms and Colonial Confrontations: Algiers Under French Rule, University of California Press, Berkeley.
13. Ceron Castano, I, & Wadley, D. (2012), "Conceptualization and System Design in the Monitoring of Urban Form", Planning Practice & Research, 27(5), 295-511.
14. Chowdhury, T. A.; Scott, D. M., & Kanaroglou, P. S. (2012), "Urban Form and Commuting Efficiency: A Comparative Analysis across Time and Space", Urban Studies, 50(1), 191-207.
15. Darin, M. (1998), "The study of urban form in France", Urban Morphology, 2(2), 63-76.
16. Eickelman, D. (1974), "IS THERE AN ISLAMIC CITY? THE MAKING OF A QUARTER IN A MOROCCAN TOWN", International Journal of Middle East Studies, 5(3), 274-294.
17. Farkisch, H; Che-Ani, AI; Ahmadi, V, & Surat, M. (2012), Sense of Territoriality and Revitalization of Neighborhood Centers in Boshrooyeh City.
18. Gaube, H. (1979), Iranian Cities, New York Univ Press, New York.
19. Gauthier, P, & Gilliland, J. (2006), "Mapping urban morphology: a classification scheme for interpreting contributions to the study of urban form", Urban Morphology, 10.1, 41-50.
20. Germeraad, P. W. (1993), "Islamic traditions and contemporary open space design in Arab-Muslim settlements in the Middle East", Landscape and urban planning, 23(2), 97-106.
21. Gerosa, P. G. (1999), "The philosophical foundations of urban morphology", Urban Morphology, 3.1, 44-45.
22. Gharib, R. Y. (2011), "Revitalizing Historic Cairo: Three Decades of Policy Failure", ArchNet-IJAR: International Journal of Architectural Research, 5(3).
23. Gilliland, J, & Gauthier, P. (2006), "The study of urban form in Canada", Urban Morphology, 10.1, 51-66.
24. Hakim, B. (1986), "Dar Al-Islam Village Abiquiui, New Mexico Guidelines for Building Design Decisions Affecting Proximate Neighbors", Review College of Environmental Design, Dhahran, Saudi Arabia, 86(11-28).
25. Hakim, B. (1991), "Urban design in traditional islamic culture Recycling its successes", CITIES, 8(4), 274-277.

